

روانشناسی جنگ در شاهنامه

خیراله محمودی* آزاده کرمی**
دانشگاه شیراز آموزش و پرورش

چکیده

جنگ و عوامل موثر بر آن، از موضوعات اصلی یک اثر حماسی است و به تبع، این موضوع بخش اعظم حماسه‌ی حکیم فرزانه‌ی توس را نیز به خود اختصاص داده است. از آن جایی که نیروی انسانی از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار بر جریان جنگ است، شیوه‌ی رفتار فرماندهان و سربازان، اساسی‌ترین نقش را در تعیین جریان جنگ بر عهده دارد و شناسایی و پیش‌بینی رفتار این افراد مهم‌ترین عامل در هدایت جریان جنگ است. شناخت روحیات انسان‌ها، تحلیل رفتار و پیش‌بینی رفتار بعدی آن‌ها که از موضوعات علم روان‌شناسی است و با آگاهی از این علم می‌توان رفتار افراد را برای رسیدن به هدفی خاص زیر نظر درآورد یکی از موضوعات قابل بررسی و پژوهش در شاهنامه است؛ به عبارت دیگر، بررسی و تحلیل روان‌شناسی افراد نظامی در شاهنامه ما را به دانش روان‌شناختی این فرزانه‌ی سترگ رهنمون می‌شود. نشان این ادعا شخصیت‌های واقعی یا پرورده‌ی ذهن و اندیشه‌ی حکیم توس است که می‌توانند با به کارگیری اصول و تکنیک‌های روان‌شناختی، به شیوه‌ای هوشمندانه و مدبرانه، هم رفتار نیروهای خودی را تحت کنترل درآورند و هم با تخریب روحیه‌ی افراد دشمن، مقدمات شکست آن‌ها را فراهم سازند. هدف پژوهش حاضر، شناسایی و تحلیل این تکنیک‌ها و نحوه‌ی به کارگیری آن‌ها به وسیله‌ی نیروهای جنگی در شاهنامه‌ی فردوسی است.

واژه‌های کلیدی: جنگ، روان‌شناسی، شاهنامه، فردوسی

* دانشجوی زبان و ادبیات فارسی mahmoudi_kh27@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی narsis_flower_1353@yahii.com

۱. مقدمه

اسطوره‌ها بازماندگان تاریخ تمدن بشری هستند که سینه به سینه از گذشتگان به ما رسیده‌اند و در معنی خاص، «شرح و روایت کارهای سترگ یا وصف اشخاصی است که واقعا وجود داشته‌اند و یا واقعی بودنشان مورد تصدیق است؛ اما تخیل مردم، آن‌ها را دگرگون و کژمژ کرده و سنت دراز نفسی بدان‌ها شاخ و برگ بسیار داده است.» (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۸)

با توجه به این‌که بزرگ‌ترین ویژگی اسطوره، انعطاف‌پذیری و قابلیت انطباق آن با شرایط جدید است، «پژوهشگر باید بتواند مایه‌های اصلی واقعه را شناسایی کند، برون و درون واقعه را از هم تمییز دهد؛ به عبارتی، اگر ساخت را در یک واقعه مثل استخوان‌بندی انسان تلقی کنیم، ساخت آن چیزی است که قوام و قرار آدمی به آن است؛ والا توده‌ای گوشت بی‌شکل بر هم می‌ریزد.» (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۳۲)

جنگ از جمله پدیده‌های اجتماعی است که در طول تمام تمدن‌های بشری همراه و همزاد زندگی انسان‌ها بوده است و بی‌شک نیروی انسانی به عنوان اصلی‌ترین عامل مؤثر در تمام جنگ‌ها به ایفای نقش خویش پرداخته است. نیروی انسانی در جنگ، عبارت است از تمام افرادی که در جنگ حضور دارند و بر روند و جریان جنگ، تأثیرگذار هستند؛ بنابراین تعریف، فرماندهان و کلیه‌ی افراد لشکری، اعم از نیروهای امنیت اطلاعات، نیروهای پشتیبانی و ... در این دایره‌ی تعریف قرار می‌گیرند.

فرمانده، به عنوان گرداننده‌ی اصلی جنگ، نقش بسیار مؤثری در تعیین سرنوشت جریان جنگ دارد؛ مطالعه‌ی جنگ‌های ملت‌های پیشین نشان می‌دهد که چه بسیار جنگ‌هایی که محکوم به شکست بوده است؛ اما رفتار هوشمندانه و مدبرانه‌ی فرماندهان، نتیجه‌ی جنگ را به نفع نیروهای خویش رقم زده است و چه بسیار ارتش‌هایی که تمام امکانات لازم برای موفقیت در اختیار آنان بوده است؛ اما بر اثر نالایقی فرماندهان، شکستی غیرقابل جبران را متحمل شده‌اند.

آنچه فرماندهان جنگی را در دستیابی به اهداف جنگ یاری می‌رساند، شناخت انسان‌ها و توجه به روحیه‌ی آن‌هاست. فرمانده با استفاده از این علم، می‌تواند هم رفتار نیروهای خویش را تحت کنترل درآورد و با کنش‌های روان‌شناسانه‌ی خویش، تمام توان آن‌ها را در جهت پیروزی در جنگ به کار گیرد و هم جبهه دشمن را با تسلط

روانشناسانه‌ی خویش مختل کند و با ویران کردن پایه‌های بنیادی روح افراد دشمن، دست به تخریبی جبران‌ناپذیر در جبهه‌ی آنان بزند.

شاهنامه‌ی فردوسی یک اثر حماسی است، جنگ در آن از اصلی‌ترین کردارهاست و انسان در آن خداوند قدرت است و یزدان پشت و پناه این انسان قدرتمند است. «جنگ‌های شاهنامه در بردارنده‌ی بزرگ‌ترین درس‌های عزت و شرافت است؛ نام نیک، سربلندی، بهشت‌جویی، نفی نمودن بدی و بیداد، دفاع از ناموس و وطن، مرگ با عزت در برابر زندگی با خفت و...، عناوین درس‌های شاهنامه‌اند.» (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۷) فرماندهان جنگ‌های شاهنامه، برای دستیابی به پیروزی، به رفتارها و کنش‌هایی دست یازیده‌اند که از نظر علم روانشناسی قابل بحث و بررسی است. «روشن‌ترین اشاره به روحیه، در جمله معروف گزنفون نشان داده شده است. من مطمئنم که شما می‌دانید که تعداد نفرات و قدرت، باعث پیروزی در جنگ نمی‌شود؛ بلکه هر ارتشی که با نیروی روحی قوی‌تر به میدان نبرد وارد شود، معمولاً دشمنانش قادر نخواهند بود که در مقابل آن ایستادگی کنند.» (ریچاردسون، ۱۳۶۹: ۴)

بررسی رفتارهای روانشناسانه‌ی فرماندهان در جنگ‌های شاهنامه، نشان‌دهنده‌ی تسلط ستایش‌برانگیز حکیم فرزانه‌ی طوس، بر علوم نظامی است.

«فرماندهی نظامی عبارت است از فن تأثیر روی مردان و رهنمون ساختن آن‌ها به سوی هدفی مشخص، با روشی که اطاعت و اعتماد و وفاداری و همکاری آنان را تضمین کند؛ همه‌ی این موارد برای کسب پیروزی در جنگ و تحقق یافتن هدف، لازم است.» (رضوان، ۱۳۷۵: ۸۵-۸۶) فرماندهان جنگ‌های شاهنامه برای دستیابی به این هدف، به انجام رفتارهای روانشناسانه‌ای پرداخته‌اند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

بزرگان و اندیشمندان اهل قلم، درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، مقالات و کتب ارزشمندی به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند؛ اما درباره‌ی روانشناسی جنگ در شاهنامه‌ی فردوسی تقریباً اثر کاملی در دست نیست. تنها منبع اختصاصی با عنوان روانشناسی جنگ در شاهنامه‌ی فردوسی از آقای هادی ظهیری‌راد است که به جنگ رستم و شغاد پرداخته است. از جمله تحقیقات نزدیک به این موضوع، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «بررسی ساختار تقابل رستم و اسفندیار در شاهنامه بر اساس نظریه‌ی تقابل لوی

استروس» (حسینی و محمدزاده، ۱۳۸۵)؛ «ارتباط جنگ و آنارشی، نقد دو وجهی آنارشی سلسله مراتب بر مبنای شاهنامه» (قوام و فاطمی‌نژاد، ۱۳۸۸) و «نوی رزم در شاهنامه» (صادقیان، حسن‌زاده، ۱۳۸۷)

۲. استفاده از عامل انگیزش

برانگیختن افراد لشکری برای دست یازیدن به رفتارهایی که اهداف جنگ را به سوی پیروزی هدایت می‌کند، از طریق عامل انگیزش امکان‌پذیر است. عوامل انگیزشی که انسان را به سوی رفتارهای خواسته شده سوق دهند یا از ارتکاب رفتارهای نامطلوب بازدارند، به ۲ دسته تقسیم می‌شوند:

۲. ۱. عوامل انگیزش بیرونی

مطالعه‌ی انگیزش بیرونی، سه مفهوم مشوق‌ها، تقویت‌کننده‌ها و تنبیه‌ها را در بر می‌گیرد:

۲. ۱. ۱. مشوق‌ها

«مشوق، موضوعی محیطی است که فرد را برای پرداختن یا نپرداختن به یک زنجیره رفتار، جذب یا دفع می‌کند.» (ریو، ۱۳۸۰: ۱۰۷) به عبارت ساده‌تر، آنچه از طریق محیط (پاداش یا تنبیه) باعث می‌شود که انسان به سوی رفتارهای خاصی سوق داده شود یا از پرداختن به کنش‌های دیگری باز داشته شود، همان مشوق‌ها هستند. مشوق‌ها قبل از بروز رفتارها مورد استفاده قرار می‌گیرند و در واقع، هدایتگر رفتارها هستند. فرماندهان جنگ‌های شاهنامه (لفظ فرمانده شامل شاهان شاهنامه نیز می‌شود؛ زیرا آنان چه مستقیم در جنگ حضور داشته‌اند، چه حضور نداشته‌اند، جریان جنگ را هدایت می‌کرده‌اند). با استفاده از انگیزش‌ها، توانسته‌اند رفتارهای افراد لشکر خویش را تحت کنترل درآورند. در این‌جا ما مشوق‌ها را به دو گروه مشوق‌های برانگیزنده و مشوق‌های بازدارنده، تقسیم می‌کنیم. مشوق‌های برانگیزنده همان پاداش‌ها هستند و مشوق‌های بازدارنده، شامل انواع تنبیه می‌شوند:

۲. ۱. ۱. استفاده از مشوق‌های برانگیزنده

در شاهنامه‌ی فردوسی، مشوق‌های برانگیزنده به صورت دادن وعده‌ی فرمانروایی بر بخش‌هایی از کشور، انتخاب فرد تلاشگر به عنوان داماد شاه و... نمود پیدا می‌کند.

الف) وعده‌ی دامادی

گشتاسب به لشکریانش وعده داد در صورتی که کسی بتواند کین کشته شدن زیریر را از سپاه توران بستاند، او را به دامادی خویش بپذیرد:

به لشکر بگفتا کدام است شیر که بازآورد کین فرخ زیریر
 که پیش افکند باره بر کین اوی که بازآورد باره وزین اوی
 پذیرفتم اندر خدای جهان پذیرفتن راستان و مهان
 که هرگز میانه نهد پیش پای مر او را دهم دخترم را همای
 (فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۱۰۷-۱۰۸)

این بخش از جنگ‌های شاهنامه، از دیدگاه روان‌شناسی تحلیل شخصیت که نظریه‌پرداز مشهور آن، کارل گوستاو یونگ است، نیز قابل بحث و بررسی است. از نظر یونگ، در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها، صورت‌های مثالی و الگوهای کهن ثابت و مشترکی وجود دارد که شکل‌گیری نشانه‌ها و نمادهای بسیاری را در اساطیر و مذاهب و آثار ادبی و هنری موجب شده‌است؛ زن یکی از این کهن‌الگوها است. یونگ شخصیت را واحدی متشکل از سیستم روانی می‌داند که با وجود جدایی از هم، تأثیر متقابلی نسبت به هم دارند. از نظر وی، من یا خودآگاه، ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی، پرسونا، آنیما، آنیموس و سایه، بخش‌های این سیستم را تشکیل می‌دهند؛ وی سایه را جزو ناخودآگاه و پرسونا را در خودآگاه فرد جای می‌دهد. از نظر وی، ناخودآگاه فقط مربوط به تجربه‌های آزموده‌ی هر فرد نمی‌شود؛ بلکه لایه‌های ژرف‌تری از روان انسان را شامل می‌شود که بین همه‌ی افراد بشر مشترک است. وی نمادها را شکل آشکار کهن‌الگوهای پنهان و رؤیای عمیق می‌داند و معتقد است، آفرینش‌های هنری و ادبی، زمینه‌ی بازیابی و تجلی آن‌ها هستند؛ همچنین وی به این نتیجه دست یافت که ناخودآگاه جمعی انسان‌ها دربردارنده‌ی مفاهیم بسیار مهم و مشترکی است که در صورت عدم هوشیاری، در خواب و اسطوره، به مرحله‌ی ظهور درمی‌آید؛ بنابراین اسطوره‌ها بیانگر کهن‌الگوها هستند و با رؤیاهای انسان ارتباط پیدا می‌کنند. یکی از این کهن‌الگوها آنیما(عنصر مادینه)، تجسم تمام گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است که می‌تواند جنبه‌ی مخرب و منفی یا سازنده و مثبت داشته باشد؛ به همین دلیل است که تمام نمادهای زنانه در دو نقش متضاد و با

خویش‌کاری‌های کاملاً متعارض در اسطوره ظاهر شده است. رد پای این کهن‌الگو (آنیمای زن) به عنوان نیرویی پیش‌برنده در جهت رسیدن به پیروزی در داستان‌های مختلفی از جنگ‌های شاهنامه دیده می‌شود.

در داستان نبرد ایرانیان با ارجاسب تورانی، دلاوری و جنگاوری زیریر، مانع رویارویی نیروهای تورانی با این پهلوان ایرانی است؛ این موضوع، ارجاسب اهریمنی را به چاره‌اندیشی وا می‌دارد؛ ارجاسب مردان نامجوی سپاه خود را با دادن وعده‌ی دامادی خویش می‌فریبد و آن‌ها را به مبارزه با زیریر برمی‌انگیزد:

هر آن کز میان باره انگیزند
بگرداندش پشت و بگریزند
من او را دهم دختر خویش را
سپارم بدو لشکر خویش را...
بیامد پس آن بیدرفش سترگ
پلید و بد و جادو و پیر گرگ

(کزازی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۶۸-۶۹)

«در این ماجرا، عنصر زنانه حتی بدون حضور یک زن با نقش فریبنده‌ی و مرگ‌ظاهر می‌شود و موجب مرگ زیریر می‌شود.» (موسوی، کاظم، اشرف خسروی (۱۳۸۷)، «آنیمای و راز خواهران همراه در شاهنامه» پژوهش زنان، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۳)

ب) وعده فرمانروایی

افراسیاب به پیلسم چنین وعده داد:

اگر پیلتن را به چنگ آوری
زمانه برآساید از داوری
به توران نباشد چو تو کس به جاه
به تخت و به مهر و به تیغ و کلاه
به گردان سپهر اندر آری سرم
سپارم به تو دختر و افسرم
از ایران و توران دو بهر آن توست
همه گوهر و گنج و شهر آن توست

(فردوسی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۳۹۵)

بهترین نمونه‌ی ایجاد انگیزه و استفاده از مشوق برانگیزنده، مربوط به جنگ کیخسرو با افراسیاب است. کیخسرو برای بدست آوردن سرپلاشان، تاج تژاو، سر تژاو و گشودن مانع راه کاسه رود، جوایزی را تعیین کرد که گیو و بیژن پذیرفتند و با گرفتن جوایزی که کیخسرو تعیین کرده بود، خواست‌های وی را برآوردند. (فردوسی، ۱۳۸۵،

ج ۴: ۱۹-۲۲)

بررسی همین مورد کافی است که نظر پروفیسور آرتور کریستنسن را مبنی بر این‌که فرمانده باید نسبت به افراد زیردست خود معرفت کامل و شناخت کافی داشته باشد، تصدیق کنیم. (کریستنسن، ۱۳۷۹: ۹۳)

۲. ۱. ۱. استفاده از عوامل بازدارنده

گاهی استفاده از عوامل بازدارنده به منظور بازداشتن افراد از ارتکاب رفتارهای مخالف با صلاح و قانون جنگ انجام می‌گرفت. بارزترین نمونه‌ی این عوامل، تهدید سربازان و افراد زیردست از سوی فرماندهان جنگی است.

پیران در جنگ با کیخسرو، سزای سرپیچی از فرمان‌هایش را این‌گونه بیان کرد:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| اگر سر همه سوی خنجر بریم | به روزی بزادیم و روزی مُریم |
| وگر نه سرانشان برآرم به دار | دو رویه بود گردش روزگار |
| اگر سرپیچد کس از گفت من | بفرمایمش سر بریدن ز تن |

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۵: ۱۸۵)

و اردشیر بابکان کسانی را که به دشمن پشت کنند، اینچنین تهدید کرد:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| به دشمن هر آنکس که بنمود پشت | شود زان سپس روزگارش درشت |
| اگر دخمه باشد به چنگال اوی | و گر بند ساید بر و یال اوی |
| ز دیوان دگر نام او کرده پاک | خورش خاک و رفتنش بر تیره خاک |

(همان، ج ۷: ۱۷۶)

الف) تنبیه

از دید روان‌شناسان تنبیه عبارت است از فرایندی که در طی آن، رفتار نامطلوب فرد با دریافت محرک آزارنده، کاهش می‌یابد یا ضعیف می‌شود. (سیف، ۱۳۶۸: ۲۴۷)

در جنگ‌های شاهنامه‌ی فردوسی، آنچه به عنوان تنبیه مطرح می‌شود، اغلب از نوع تنبیه جان‌نشینی است؛ به عبارت دیگر، آن نوع تنبیه به کار رفته فقط در حکم ایجاد عبرت‌آموزی برای دیگران به کار می‌رود؛ در غیر این صورت، شخص تنبیه شده به چنان سرنوشتی دچار می‌شد که فرصتی برای تغییر رفتار یا کاهش و تضعیف رفتار نامطلوب نمی‌یافت. بهرام جزای سربازی را که از جنگ گریخته است، چنین تعیین می‌کند:

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| نگه کرد بهرام زان قلبگاه | گریزان سپه دید پیش سپاه |
| بیامد به نیزه سه تن را ز زین | نگونسار کرد و بزد بر زمین |

همی گفت زین سان بود کارزار همین بود رسم و همین بود کار
(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۳۶۵)

ب) جریمه کردن

جریمه کردن عبارت است از گرفتن بخشی از تقویت‌کننده‌هایی که فرد خاطی از قبل، آن‌ها را در اختیار داشته، به خاطر رفتار نامطلوبی که به آن دست یازیده است. (سیف، ۱۳۶۸: ۲۱۷)

داشتن مقام سپهسالاری و فرماندهی جنگ، یکی از خواست‌های مطلوب افراد لشکری است. وقتی شاه یا فرمانده کلی، شخص خاطی را از این مقام عزل می‌کند، در واقع فرد خاطی نوعی تقویت‌کننده‌ی مثبت (مقام) را از دست داده و به زبان روان‌شناسان، جریمه شده است. کیکاوس پس از سر باز زدن سیاوش از جنگ با افراسیاب، فرماندهی لشکر سیاوش را به طوس سپرد.

تو شو کین و آویختن را بساز ازین در سخن‌ها مگردان دراز
و گر مهرداری بران اهرمن نخواهی که خواندت پیمان‌شکن
سپه طوس رد را ده و بازگرد نه ای مرد پرخاش روز نبرد
(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۶۵)

از سویی دیگر، از دید روان‌شناسی شخصیت، کاووس را می‌توان نماینده‌ی «فراخود» دانست. از نظر فروید «فراخود» (سومین ساختار شخصیت) - دو ساختار شخصیتی دیگر «خود» و «نهاد» است - احکام و عقاید قدرتمندی است که عمدتاً ناهوشیار است. هدف اصلی فراخود جلوگیری از کسانی است که با معیارهای اجتماعی در تضادند. (موسوی، صفری و ظاهری، ۱۳۹۲: ۱۵۱-۱۷۶)

بدین سبب، کیکاووس با وجود پیوند خونی که با سیاوش دارد، با وی اختلاف پیدا می‌کند و او را به خاطر سرپیچی از خواستش (کشتن گروگان‌های افراسیاب) تنبیه می‌کند و مقامش را از او می‌گیرد و فرماندهی لشکر سیاوش را به توس می‌سپارد.

در مورد استفاده از تقویت‌کننده‌های مثبت از سوی شاه یا فرمانده برای پیش‌برد جریان جنگ، ذکر نکته‌ای بسیار ضروری به نظر می‌رسد و آن این است که نمی‌توانیم در رفتارهای افراد سپاه، تنها عامل محیط را مؤثر بدانیم؛ به عبارت دیگر، این چنین نیست که طبق نظریه‌ی روان‌شناسان رفتارگرا، فقط تشویق‌های فرمانده، عاملی باشد برای تلاش افراد در جنگ؛ زیرا اولاً این تشویق‌ها صورت مداوم و پیوسته ندارد؛ یعنی

لروماً تشویق، آفریننده‌ی حس مسوولیت افراد نیست و شامل حال تک تک افراد شرکت‌کننده در جنگ نمی‌شود و اگر چنین بود، باید افراد تشویق نشده دست از جنگ می‌کشیدند؛ (سیف، ۱۳۶۸: ۲۱۲-۲۱۳)؛ ثانیاً، در بسیاری از ابیات شاهنامه دیده شده است که عوامل شناختی مانند نیت، ایمان و . . . مشوق و برانگیزنده‌ی افراد در جنگ بوده است. حس وطن‌دوستی رستم در اکثر جنگ‌ها و حس وفاداری پیران به افراسیاب، از نمونه‌های این ادعا هستند. پس ما نمی‌خواهیم مانند رفتارگرایان نقش عوامل شناختی را در رفتارهای جنگجویان ندیده بگیریم. در پیوند با این بررسی به نکاتی برمی‌خوریم که حکیم طوس نیز به آن‌ها نظر داشته است؛ از جمله عواملی مانند ناهماهنگی شناختی و ارزیابی موقعیت استرس که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

۲.۱.۲. تقویت‌کننده‌ها

۲.۱.۲.۱. استفاده از تقویت مثبت

تقویت مثبت عبارت است از «هر نوع محرکی که هنگام حضور، احتمال رفتار را افزایش دهد.» (ریو، ۱۳۸۰: ۱۱۷)

از دید روان‌شناسان، تقویت مثبت یکی از مواردی است که می‌تواند در تغییر دادن رفتار، بسیار مؤثر واقع شود. آنان دادن اضافه حقوق از طرف کارفرمایان به کارکنان را تقویت مثبت می‌دانند. (لفرانسو، ۱۳۸۲: ۱۳۴) «در واقع، تقویت مثبت یکی از پیامدهای پس از رفتار است.» (ریو، ۱۳۸۰: ۱۱۷)

فرماندهان جنگی با استفاده از تقویت‌کننده‌های مثبت، در پیش‌برد مثبت اهداف جنگ مؤثر بوده‌اند. شاهنامه نمونه‌های فراوانی از کاربرد این عامل به وسیله‌ی فرماندهان جنگی را نشان می‌دهد: هرمزد پس از پیروزی بهرام چوبینه بر پرموده (پسر ساوه شاه) این چنین بهرام را مورد تشویق خویش قرار داد:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| فرستاده‌ی پهلوان را بخواند | به چربی سخن‌ها فراوان براند |
| کمر خواست پر گوهر شاهوار | یکی باره و جامه‌ی زرنگار |
| ستامی بر آن بارگی پر ز زر | به هر مهره‌ای بر نشانده گهر |
| فرستاده را نیز دینار داد | یکی بدره و چیز بسیار داد |

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۳۸۵)

وقتی که بیژن سر و سلاح و اسب هومان را پس از کشتن وی به نزد گودرز آورد.
به گنجور فرمود پس پهلوان که تاج آر با جامه‌ی خسروان

گهربافته پیکر و بوم زر درفشان چو خورشید تاج و کمر
ده اسب آوریدند زرین لگام پری روی زرین کمر، ده غلام
بدو داد و گفت از گه سام شیر کسی ناورید ازدهایی به زیر
گشادی سپه را بدین جنگ، دست دل شاه ترکان به هم بر شکست
(همان، ج ۵: ۱۳۴)

علاوه بر این موارد، بخشیدن بخش‌هایی از غنایم جنگی به سپاهیان نیز نوعی تقویت مثبت محسوب می‌شود. سربازان برای به دست آوردن غنایم جنگی، ابتدا باید به پیروزی دست یابند؛ پس به دست آوردن اموال لشکر شکست خورده، سایق و جلوبرنده‌ی جریان جنگ است. اردشیر با تاراج بوم کردها پاداش جنگجویان را پرداخت:

همه بوم‌هاشان به تاراج داد سپه را همه بدره و تاج داد
چنان شد که دینار بر سر به تشت اگر پیرمردی ببردی به دشت
به دینار او کس نکردی نگاه ز نیک اختر و بخت و ز داد شاه
(همان، ج ۸: ۱۳۹)

و کیخسرو غنائم بدست آمده از لشکریان افراسیاب را:

بگنجور فرمود پس پهلوان که تاج آر با جامه خسروان
همی کرد بخشش همی بر سپاه سراپرده و خیمه و تاج و گاه
(همان، ج ۵: ۲۹۶)

۲. ۲. ۱. استفاده از تقویت‌کننده‌های اجتماعی

روانشناسان، لبخند زدن، توجه کردن، تمجید کردن و نوازش کردن را از نمونه‌های تقویت اجتماعی می‌دانند و معتقدند که این تقویت‌کننده‌ها اثر تقویتی نیرومندی دارند. (سیف، ۱۳۶۸: ۴۲۹)

فرماندهان شاهنامه نیز با احترام گزاردن به افراد سپاه، از این نوع تقویت‌کننده استفاده نموده‌اند. کیخسرو پس از پیروزی فریبرز بر خاقان چین، برای احترام به فریبرز، کلاه کیانی را از سر برگرفت:

عنان را بیچید و آمد به راه ز سر برگرفت آن کیانی کلاه
(همان، ج ۴: ۲۶۶)

پادشاهان با ارتقای درجه‌ی فرماندهان، آنان را از نظر اجتماعی تقویت کرده‌اند. هر مزد پس از پیروزی بهرام بر ساوه‌شاه، وی را جهان‌پهلوان نامید:
 فرستاده را خلعت آراستند پس اسپ جهان‌پهلوان خواستند
 (همان، ج ۸: ۳۷۶)

باید یادآور شد که رعایت فوریت تقویت، اثربخشی تقویت‌کننده‌ها را بالا می‌برد. (سیف، ۱۳۶۸: ۴۳۰) از این روست که می‌بینیم در اشعار شاهنامه، پاداش یا تقویت مثبت، بلافاصله پس از انجام رفتار به وسیله‌ی افراد لشکر، به آن‌ها ارائه می‌شود؛ البته در شاهنامه به مواردی برمی‌خوریم که برخی از رفتارها به وسیله‌ی فرماندهان صورت می‌پذیرد که هم می‌تواند به عنوان یک عامل انگیزشی عمل کند؛ از آن رو که قبل از جنگ و قبل از رفتارهای رزم‌آوری سپاهیان انجام می‌شود و هم می‌تواند نوعی مشوق و سابق باشد؛ از آن رو که این عمل پس از هر پیروزی از طرف فرماندهان به مرحله‌ی اجرا درمی‌آید. برپا کردن مراسم جشن و شادخواری قبل از جنگ‌ها و بعد از هر پیروزی به وسیله‌ی فرماندهان جنگی برای تشویق و ترغیب و ایجاد انگیزه، نمونه‌ای از این نوع رفتارهاست. (آقاحسینی و ربانی، ۱۳۸۲: ۱-۲۲)

قبل از جنگ رستم و سهراب، رستم برای گرفتن دستور، نزد کیکاوس رفت:
 کنون آمدم تا چه فرمان دهی روانت ز دانش مبادا تهی
 بدو گفت کاوس کامروز بزم گزینیم و فردا بسازیم رزم
 بیاراست رامشگهی شاهوار شد ایوان به کردار خرم بهار
 همی باده خوردند تا نیم‌شب به رامش همه برگشاده دو لب
 دگر روز فرمود تا گیو و طوس بیستند شبگیر بر پیل، کوس
 (فردوسی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۵۱)

پس از پیروزی ایرانیان بر خاقان، رستم مراسم شادخواری برپا کرد.

بفرمود تا پیل با تخت عاج بیارند با طوق زرین و تاج
 می خسروانی بیاورد و جام نخستین ز شاه جهان برد نام
 بزد کرنای از بر ژنده پیل همی رفت آوازشان بر دو میل
 چو خرم شد از می رخ پهلوان برفتند شادان و روشن‌روان
 (همان، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۵۸)

فرمانده‌ی جنگی باید با نحوه‌ی تحسین آشنایی داشته باشد؛ به طوری که بتواند پس از عمل مؤثر و موفقیت‌آمیز سربازانش، واکنشی تحسین‌آمیز و موافق با عمل آنان از خود بروز بدهد. (سلیمی، ۱۳۶۸: ۷۱)

فرمانده با استفاده از تقویت‌کننده‌های مثبت و دادن پاداش، رفتارهای مطلوبی را که بر پیش‌برد سریع اهداف جنگ مؤثر هستند، افزایش می‌دهد و جریان جنگ را به نحو مطلوب هدایت می‌نماید؛ اما گاهی فرمانده نیاز پیدا می‌کند که رفتار نامطلوب فرد یا افرادش را کاهش بدهد تا از یک سو از گسترش آن جلوگیری نماید و از سوی دیگر، راه تکرار مجدد آن را هم برای خود فرد و هم برای افراد دیگر، مسدود نماید. فرمانده برای رسیدن به این هدف، از راه‌های مختلفی می‌تواند استفاده کند. ما در این مبحث به ذکر مواردی که در *شاهنامه* آمده است، بسنده می‌کنیم.

۲.۲. امل انگیزش درونی

مسایلی که به عنوان برانگیزنده‌ی کنش‌های جنگی افراد سپاه، در حیطه‌ی انگیزش بیرونی مطرح شد، واقعاً تمام عوامل را دربرنمی‌گیرد؛ زیرا در جنگ‌ها، خاصه در جنگ‌هایی که دلیل وقوع آن‌ها، کین و کین‌کشی است، انگیزه‌ای فراتر از امور مادی و انگیزه‌های درونی، افراد را به تلاش و یا حتی جان‌بازی وامی‌دارد. یا وقتی پای مسایل دینی و مذهبی به میان می‌آید، این مسائل خود بزرگ‌ترین انگیزه برای جنگیدن و حتی مردن خواهد بود. گذشته از این‌ها، با مطالعه‌ی تاریخ کشورها بارها شنیده یا خوانده‌ایم که دفاع از خاک و وطن به عنوان عالی‌ترین و ارزشمندترین انگیزه‌ی جنگ، مطرح شده است. انگیزه‌های درونی در *شاهنامه* به شکل بسیار برجسته‌ای در رفتارهای افرادی چون رستم، خود را نشان می‌دهد. هرگاه برای مردم و کشور مشکلی به وجود می‌آمد، تنها نیرویی که رستم را برای جنگیدن و دفاع برمی‌انگیخت، آبادی و آزادی ایران بود؛ از این روست که پس از اسیر شدن کیکاوس به دست شاه هاماوران و بازگشت سپاه شکست‌خورده‌ی وی به ایران، مردم به رستم، نامه نوشتند و از وی درخواست کمک کردند:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| دو بهره سوی زاولستان شدند | به خواهش بر پور دستان شدند |
| که ما را زبدها تو هستی پناه | چو کم شد سر و تاج کاوس شاه |
| دریغ است ایران که ویران شود | کنام پلنگان و شیران شود |

همه جای جنگی سواران بُدی نشستنگه شه‌پیران بُدی
 کسی کز پلنگان نخورده ست شیر بدین رنج ما را بود دستگیر
 (همان، ۱۳۶۸، ج ۲: ۸۱)

یا در داستان سیاوش، هیچ انگیزه‌ی بیرونی نمی‌تواند توجیه‌کننده‌ی این همه خشم و کین ایرانیان به افراسیاب باشد. با این توصیف، با پیش آوردن بحث انگیزه‌های بیرونی ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم نقش ارزش‌های والایی را که شاید میلیون‌ها انسان، جان خود را در راه آن از دست داده‌اند، نادیده بگیریم.

روان‌شناسان نیز بر اهمیت نقش سایق و انگیزه‌های درونی در هدایت رفتارهای انسانی تأکید دارند. انگیزه‌ها و سایق‌های درونی تا آن‌جا در رفتار انسان مهم و اثرگذار هستند که حال معتقد است بخش اعظم رفتارهای ما به وسیله‌ی سایق‌ها هدایت می‌شوند (هرگنهان، ۱۳۷۹: ۲۲۰) یا فروید نیروی هدایتگر رفتار انسان را سایق جنسی و پرخاشگری می‌داند. او اشاره دارد که همه‌ی رفتارهای انسان برای کاهش این سایق‌ها و تنش ناشی از آن‌ها صورت می‌گیرد. در تنش رفتارهای پرخاش‌گرانه نیز فروید معتقد است بزرگ‌ترین بخش رفتارهای پرخاش‌گرانه از جمله جنگ‌جویی، برای ارضای سایق پرخاشگری است. (کریمی، ۱۳۷۷: ۲۴۲)

۳. ناهماهنگی شناختی

برای درک این مطلب بهتر است به نمونه‌ی آن از شاهنامه اشاره کنیم. اسکندر خود را برای حمله به شهر هروم (شهر زنان) آماده کرد؛ اما پادشاه شهر هروم با استفاده از غرور مردانگی اسکندر از حمله‌ی وی به شهرش جلوگیری نمود؛ حاکم شهر هروم به اسکندر گفت:

تو مردی بزرگی و نامت بلند در نام بر خویشتن درمبند
 که گویند با زن در آویختی ز آویختن نیز بگریختی
 یکی ننگ باشد تو را زین سخن که تا هست گیتی نگردد کهن
 (فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۷۶)

موضوع اصلی چندین نظریه‌ی شناختی این است که مردم برای نوعی هماهنگی بین عناصر شناختی خود مانند نگرش و ارزش‌ها تلاش می‌کنند. این نظریه‌ها می‌گویند

مردم تمایل دارند که بین شناخت‌هایشان حداکثر هماهنگی را به وجود آورند و این تمایل می‌تواند بر رفتار آن‌ها تأثیر بگذارد. حال اگر یک شناخت با شناخت دیگر در تعارض قرار بگیرد، این ناهماهنگی ایجاد ناراحتی می‌کند و شخص سعی می‌کند این ناهماهنگی را برطرف کند یا حداقل آن را کاهش دهد. (ریو، ۱۳۸۰: ۱۷۲)

در این ابیات، اسکندر به عنوان یک مرد، این شناخت را در مورد خود دارد که مرد است؛ از طرف دیگر، این شناخت اسکندر با رفتار دیگر یعنی حمله به شهر زنان در تعارض قرار می‌گیرد و حاکم شهر هروم با جمله‌ی «یکی ننگ باشد تو را زین سخن»، این ناهماهنگی را به اسکندر یادآوری می‌کند. به این ترتیب، اسکندر برای ایجاد هماهنگی بین این شناخت‌ها، تغییر رفتار می‌دهد و از حمله به شهر هروم خودداری می‌کند. نمونه‌ی استفاده از این عامل روان‌شناسی را در حوادث تاریخی سراغ داریم. همسر فخرالدوله‌ی دیلمی پس از مرگ وی به حکمرانی رسید. سلطان محمود فرستاده‌ای به ری فرستاد و به او گفت: باید که بر من خطبه کنی و به نام من سکه بزنی و به من خراج بپرداز و گرنه می‌آیم ری را از تو می‌گیرم و تو را نابود می‌کنم. سیده (همسر فخرالدوله) پاسخ داد تا وقتی که فخرالدوله زنده بود، من پیوسته در این فکر بودم که ممکن است تو به ری حمله کنی و ری را از ما بگیری؛ اما وقتی وی وفات یافت، یقین کردم که تو به ری حمله نخواهی کرد. پیش خودم اندیشیدم محمود پادشاهی خردمند است و به جنگ یک زن نخواهد آمد. اکنون تو ای محمود! اگر بیایی، نخواهم گریخت و برای جنگ آماده هستم. جنگ بین من و تو از دو حال بیرون نیست؛ اگر من پیروز شوم، به همه‌ی دنیا نامه می‌نویسم که من پادشاهی را شکست داده‌ام که صدها پادشاه را شکست داده است و اگر تو پیروز شوی، به دیگران چه می‌توانی بنویسی؟ می‌نویسی زنی را شکست دادم؟ این پیروزی برای تو هیچ نفعی ندارد. پس تا وقتی سیده زنده بود، محمود به هیچ‌روی قصد ری نکرد. (عنصرالمعانی، ۱۳۴۵: ۱۴۶-۱۴۷)

۴. ارزیابی موقعیت استرس

لازاروس و فلکمن معتقدند که فرد در مواجهه با یک موقعیت استرس‌زا به ارزیابی شناختی آن موقعیت می‌پردازد. ارزیابی شناختی در حقیقت فرایند فکر است و دو مرحله دارد: ارزیابی اولیه و ارزیابی ثانویه. در ارزیابی اولیه، این نکته مطرح می‌شود که

آیا این موقعیت بالقوه موقعیتی تأکیدکننده و آسیب‌زا هست یا خیر؟ آیا استرس‌زا بودن آن به سلامت جسمی و روانی فرد مربوط می‌شود یا خیر؟ ارزیابی ثانویه برآورد شخص در این باره است که آیا او توانایی‌ها و امکانات سازگار شدن یا غلبه کردن بر عامل استرس را دارد یا خیر؟ (ریو، ۱۳۸۰: ۳۷۳)

اگر جنگ را یک موقعیت استرس‌زا در نظر بگیریم، افراد در مواجهه با این موقعیت، وقتی در برابر سپاه رقیب قرار می‌گیرند، در مرحله‌ی اول به ارزیابی این موقعیت می‌پردازند و برای این‌که نیروهای جسمی و روان‌شناختی آنان بسیج شود، ضروری است که موقعیت را موقعیت تهدیدآور و جدی بدانند. شاید در همین راستاست که فرماندهان، گاهی بر لزوم توجه افراد لشکری به توان رزمی نیروهای دشمن و خوار نشمردن وی تأکید فراوان داشتند. از این‌رو ضحاک درباره‌ی فریدون به افرادش چنین گفت:

که دشمن اگرچه بود خوار و خرد نبایدت او را به پی برسپرد
ندارم همی دشمن خرد خوار بترسم همی از بد روزگار
(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۶۰)

«معمولاً افراد باتجربه و رزم‌آزموده، دشمن را خوار و کوچک نمی‌شمارند و در سنجش نیروی وی دچار اشتباه نمی‌شوند.» (شوقی، ۱۳۵۰: ۲۹۵)

قابوسنامه نیز بر لزوم خوارنشمردن دشمن تأکید دارد. «و دشمن خود را هم خوار مدار و با دشمن ضعیف همچنان دشمنی کن که با دشمن قوی کنی و مگوی که او خردست.» (عنصرالمعانی، ۱۳۴۵: ۱۴۴) به‌اسکندر گفتند دارا آن‌قدر اهمیت ندارد که پادشاه اندیشه‌ی خود را به خاطر آن تشویش نماید و نیازی نیست که پادشاه دشمن کوچک را بزرگ گرداند. اسکندر جواب داد که شیر در هنگام گرفتن روباه همان اندازه شرط احتیاط را به‌جای می‌آورد که در هنگام شکار و گرفتن گور. (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱: ۴۵)

۵. استفاده از سخنرانی

«از یک سردار توقع آن بود که روز هیجا، شور و هیجان از خود نشان ندهد و سخنانی نگوید که سبب خوف و بیم سپاهیان شود. روز مصاف بایستی سرکرده‌ی سپاه به وسیله‌ی یادآوری لشکریان به این‌که جنگ با بددینان و کافران، تکلیف دینی هرکس است و به وسیله‌ی تذکار اجر و ارتقایی که در عالم ممکنست تحصیل کند و ثواب

روحانی که در عالم دیگر خواهند یافت، ایشان را تشجیع کند که رو به مرگ بشتابند.» (کریستنس، ۱۳۷۹: ۹۳) نقش زبان به عنوان یکی از پایه‌های اصلی عملیات روانی، بسیار وسیع است و استفاده از آن در اشکال مختلف عملیات روانی، کاربردی ویژه دارد. (افتخاری، ۱۳۸۳: ۷) در شاهنامه‌ی فردوسی نیز گاهی سرداران جنگی برای تشجیع سربازان، افرادی را مأمور می‌کردند که با فریاد زدن، نکاتی را بیان کنند که باعث برانگیختن آن‌ها برای مبارزه شود. در جنگ منوچهر با سلم و تور آمده است:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| خروشی برآمد ز پیش سپاه | که ای نامداران و مردان شاه |
| بکوشید کین جنگ آهرمنست | همان درد و کین است و خون خستنت |
| میان بسته دارید و بیدار بید | همه در پناه جهاندار بید |
| کسی کو شود کشته زین رزمگاه | بهشتی بود شسته پاک از گناه |
| هر آن کس که از لشکر چین و روم | بریزند خون و بگیرند بوم |
| همه نیک‌نامند تا جاودان | بمانند با فرّه موبدان |
| هم از شاه یابند دیهیم و تخت | ز سالار زرّ و ز دادار بخت |

(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۲۱)

بهرام چوبینه نیز در جنگ با ساوه‌شاه یک نفر را مأمور این کار کرد:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| یکی را کجا نام یل سینه بود | کجا سینه و دل پر از کینه بود |
| سر نامداران جنگیش کرد | که پیش صف آید به روز نبرد |
| بگرداند اسب و بگوید نژاد | کند بر دل جنگیان، جنگ یاد |

(همان، ج ۸: ۳۴۱)

این نوع برانگیختن که آن را به عنوان آیین جنگ هم می‌شناختند، در متون حماسی دیگر مثل ایلید هم دیده می‌شود: «آگاممنون در میان صف‌ها دوید و یاران خود را به بانگ بلند برانگیخت و گفت: دوستان، آهنگی کنید و نشان دهید که در جنگ‌های خونین یک‌دیگر را بزرگ می‌دارید؛ چون جنگ‌آوران یک‌دیگر را بزرگ دارند، شماره‌ی کسانی که رهایی یافته‌اند از کسانی که جان سپرده‌اند، بیش‌تر خواهد بود؛ اما چون بگریزند، نه سرافرازی خواهند یافت، نه رهایی.» (هومر، ۱۳۷۲: ۱۹۲)

یکی دیگر از کاربردهای روان‌شناسی زبان در هنگام رزم، رجزخوانی بوده است که فرماندهان قبل از شروع جنگ برای این که به خود جرأت دهند و بر ترس غریزی

غلبه کنند می‌خوانند. در شاهنامه یک‌بار بعد از پیروزی، رجز خوانده شده است و آن پیروزی در نبردی ناخواسته با اسفندیار است. در رجزهای قبل از جنگ «به ستایش خاندان خود و نکوهش دشمن، دشنام دادن و تحقیر نمودن دشمن، بی‌ارزش نشان دادن ابزار جنگی دشمن، ستایش نیرو و ابزار جنگی خود می‌پرداختند.» (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۹۱) اثر روانی این رجزها به گونه‌ای بوده است که حتی پهلوانی چون رستم را خشمگین می‌کرده است. در رزم رستم با سنگل، چون سنگل او را سگری خوانده است، رستم به خشم می‌آید و چنین پاسخ می‌دهد:

بر سنگل آمد به آواز گفت ای بدن‌ژاد فرومایه جـفت
 مرا نام رستم کند زال زر تو سگری چرا خوانی ای بدگهر
 نگه کن که سگری کنون مرگ توست کفن بی‌گمان جوشن و ترگ توست
 (فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۴۳)

یا در نبرد کاموس کشانی با رستم، کاموس در هنگام رجزخوانی، کمند رستم را رشته می‌خواند. رستم بر نمی‌تابد و با خشم می‌گوید:

بدو گفت کاموس چندین مدم به نیروی این رشته‌ی شصت خم
 چنین پاسخ آورد رستم که شیر چو نخجیر بیند بغرد دلیر
 نخستین برین کینه بستی کمر ز ایران بکشتی یکی نامور
 کنون رشته خوانی کمند مرا بیننی همی تنگ و بند مرا
 زمانه تو را از کشانی براند چو ایدر بدت خاک جایست نماند
 (همان، ج ۴: ۲۰۵)

در جنگ ایرانیان به فرماندهی رستم و تورانیان به فرماندهی افراسیاب، رستم با رجز خوانی خود، دشمن را از نظر رویارویی با خود ناتوان نشان می‌دهد و می‌گوید:

تهمتن همی گشت گرد سپاه ز آهن به کردار کوهی سیاه
 فغان کرد که ای ترک شوریده بخت که ننگی تو بر لشکر و تاج و تخت
 تو را چون سواران دل جنگ نیست ز گردان لشکر تو را ننگ نیست
 که چندین به پیش من آیی به کین به مردان و اسپان بیوشی زمین
 چو در جنگ لشکر شود تیزچنگ همی پشت بینم تو را سوی جنگ
 چو تو کس سبکسار خسرو مباد چو باشد دهد پادشاهی به باد

بدین دشت و هامون تو از دست من رهایی نیابی به جان و به تن
(همان، ج ۵: ۷۸)

۶. گریز و فرار در شکست

انعکاس شکست و ناامیدی در افراد به صورت پرخاش یا گریز و فرار نمایان می‌شود. لوین و همکارانش «واپس‌روی، را نوعی تحول منفی در نظر می‌گیرند و به همین دلیل شناخت اصول تحول را برای درک بهتر واپس‌روی ضروری تلقی می‌کنند. آن‌ها بر این باورند که تحول، درجه‌ی تمایز درون فردی و به مثابه‌ی جدایی تخیل از واقعیت محسوب می‌شود... و در چنین حالتی، پتانسیل درون فردی فزونی می‌یابد و این پتانسیل موجب تضعیف مرز بین مناطق می‌شود و در نتیجه، عدم تمایز پدید می‌آید.» (خداپناهی، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

از نظر گروهی از روان‌شناسان، ظهور پرخاش و فرار در ناامیدی، به شرایط فرد بستگی دارد. کوویتز معتقد است که «تمایل به پرخاش با خشم ارتباط دارد و حال آن‌که تمایل به گریز، به ترس ربط داده می‌شود.» (لون بدار و لامارش، ۱۳۹۰: ۲۳۱) کوویتز همچنین اعتقاد دارد که «نه تنها ناکامی، بلکه همه‌ی تجربه‌های ناخوشایند می‌تواند به این رفتار منجر شود و مثلاً احساس منفی به وجود بیاورد و احساسات منفی تمایل به گریز و پرخاش را برمی‌انگیزد. تمایل به گریز، ما را در جهت اجتناب از موقعیت ناخوشایند سوق می‌دهد و تمایل به پرخاش، ما را به جنگ علیه فرد وامی‌دارد.» (همان: ۲۳۰)

به همین دلیل، فرد یا سپاه در موقع شکست برای دوری از جنگ، روش دوم را که همان گریز است، برمی‌گزیند. گریز از دشمن اگرچه به خاطر ترس است، روشی منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا «ویژگی‌های موقعیت می‌تواند نیروی نسبی دو تمایل (پرخاش و گریز) را تحت تأثیر قرار دهد؛ حتی در شخص پرخاشگر اگر رفتار پرخاشگرانه بلافاصله برای او خطرناک باشد، تمایل به گریز تسلط خواهد داشت. (همان: ۲۳۰) فردوسی نیز در توصیف فرار افراد و یا سپاهیان ایران در برابر تورانیان به گونه‌ای توجیه می‌کند که آن‌ها برای نتیجه‌ی بهتر و غلبه بر دشمنان، این روش را برمی‌گزینند.

فرار در برابر سپاهیان نه تنها در شاهنامه، بلکه در آثار دیگر حماسی ملل مختلف نیز دیده می‌شود. در حماسه‌ی ایلید آمده است که «در همان دم، مردم آخایی، مردم تراوا را از پا درآوردند و هریک از پهلوانان، جنگاور نام‌برداری را کشت. آگامنون، شاه زادگان، هودیوس، سرکرده‌ی هالیزونیان را از گردونه‌اش سرنگون کرد. این جنگ‌جوی، پیش از همه‌ی جنگاوران دیگر، پشت کرده بود بگریزد که نیزه‌ی تندرو به پشتش رسید و سینه‌اش را شکافت.» (ایلید، ۱۳۸۷: ۱۷۱، به نقل از موسوی، ۱۳۸۷: ۲۸۳)

در شاهنامه فرار سپاهیان و افراد ایرانیان در چند مورد گزارش شده است؛ زمانی که نوذر، پادشاه ایران، در مقابل سپاهیان انبوه تورانیان تاب مقاومت ندارد، خود را در حصار ی پنهان می‌کند:

همی بود شاپور تا کشته شد سر بخت ایرانیان گشته شد
از انبوه ترکان پرخاش جوی به سوی دهستان نهادند روی
شب و روز بد بر گذرهاش جنگ برآمد بر این نیز چندی درنگ
چو نوذر فروهشت پی در حصار بر او بسته شد راه جنگ و سوار
(فردوسی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۳)

در شکست ایرانیان در مقابل سپاهیان تور، گودرز با مشاهده‌ی سرنگون شدن درفش و کشته شدن مردان و ناتوان شدن سپاه، راه گریز را پیش می‌گیرد.

چو گودرز کشواد بر قلبگاه درفش فریبرز کاووس شاه
ندید و یلان سپه را ندید به کردار آتش دلش بردمید
عنان کرد پیچان به راه گریز برآمد ز گودرزیان رستخیز
(همان، ج ۴: ۹۶)

اما اندوه‌بارترین شکست و گریز ایرانیان در مقابل تورانیان، در هنگام نبردهای کینه‌جویانه‌ی سپاه ایران است. در این جنگ بیش‌تر سپاهیان ایران کشته می‌شدند و افراد سپاه در حالی که خسته و مجروح شده بودند، خیمه‌گاه‌های خود را رها و فرار می‌کردند.

همه دشت از ایرانیان کشته دید سر بخت بیدار برگشته دید
دریده درفش و نگونسار کوس رخ زندگان تیره چون آنوس
سپهد نگه کرد و گردان ندید ز لشکر دلیران و مردان ندید
همه رزمگه سر به سر کشته بود تنانشان به خون اندر آغشته بود

به بی‌چارگی روی برگاشتند سرپرده و خیمه بگذاشتند
نه کوس و نه لشکر نه بار و بنه همه میسر خسته و میمنه
از این‌گونه لشکر سوی کاسه‌رود برفتند بی‌مایه و تار و پود
(همان، ج ۴: ۱۸۴)

البته فرار در جنگ منحصر به سپاهیان ایرانیان نبوده است. در سپاه تورانیان گریز در مقابل سپاه ایران بیش‌تر اتفاق افتاده است. در بسیاری از موارد، تورانیان برای نجات جان خود سلاح و وسایل جنگی خود را رها کرده‌اند و حتی سلاح‌های خود را شکسته و کمرها را گشوده‌اند و برای نجات جان خود فرار کرده‌اند. فردوسی فرارهای متعدد افراسیاب را در مقابل رستم و سپاهیان تور را در برابر سپاه ایران، به تصویر کشیده است.

۷. نتیجه‌گیری

نامه‌ی ورجاوند *شهنامه‌نویس* فرزانه‌ی توس، آینه‌ی تمام‌نمای اندیشه‌ی این حکیم فرزانه است. امور نظامی، بزرگ‌ترین بخش *شاهنامه* را به عنوان یک اثر حماسی دربرمی‌گیرد. در *شاهنامه* تسلط و نظارت شاهان بر امور نظامی به دو صورت انجام می‌پذیرد: یا آنان شخصاً در جنگ حضور دارند و به حل و فصل امور می‌پردازند یا از طریق فرماندهان، جریان جنگ را زیر نظر دارند. در هر دو صورت، شیوه‌هایی که فرماندهان جنگ‌ها در امور رزم به کار می‌برند، توانایی یا ناتوانی مدیریت نظامی آنان را در بوته‌ی آزمایش قرار می‌دهد. بررسی و تحلیل مسایل و نکات دقیق روان‌شناختی و رفتارهای روان‌شناسانه‌ی فرماندهان جنگی در *شاهنامه‌ی* فردوسی، این نکته را به دست می‌دهد که اگرچه حکیم طوس از تحصیلات آکادمیک روان‌شناسی برخوردار نبوده است، در اثر سترگ وی مجموعه‌ی عظیمی از ظرایف و نکات ریز روان‌شناسانه، برای پیش‌برد اهداف استفاده شده است. در اندیشه‌ی ژرف‌نگر فردوسی، کاربرد عملیات روانی پیش‌برنده و بازدارنده در برنامه‌ی فرماندهان جنگی بر روند جنگ‌ها بسیار اثرگذار بوده است.

در روان‌شناسی آکادمیک، روان‌شناسان رفتارگرا توانسته‌اند بخش کوچکی از رفتارهای جنگی افراد را بدون در نظر گرفتن اراده و عوامل شناختی آنان نشان بدهند. البته روان‌شناسان شناختی که علاوه بر محیط، به نقش اراده‌ی انسان در انجام رفتارها ارزش داده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند هزارتوی انسان‌ها را با تعریفات و تئوری‌ها و فرضیه‌های روان‌شناسانه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند؛ مثلاً علی‌رغم این‌که برخی مباحث انگیزشی ممکن است به گونه‌ای در روان‌شناسی مطرح شود، به نقش عواملی مثل انگیزه‌های معنوی، مذهبی، وطن‌دوستانه و... پرداخته نشده‌است یا اگر در موارد اندکی به آن‌ها اشاره شده‌است، نقش آن‌ها بسیار کم‌رنگ و ضعیف است. بررسی هم‌ی این موارد در شاهنامه‌ی فردوسی، این اثر آفریده‌ی نه قرن پیش، نشانگر عمق اندیشه و دانش رزمی فردوسی است؛ از این‌رو، بحث روان‌شناسی در جنگ‌های شاهنامه‌ی فردوسی فقط بخش اندکی از موارد دانشی این اثر گران‌سنگ را دربرمی‌گیرد.

فهرست منابع

- آقاحسینی، حسین و ربانی، رسول. (۱۳۸۳). «تحلیلی بر مسایل اجتماعی در نخستین داستان‌های شاهنامه» (داستان‌های کیومرث، هوشنگ و طهمورث). نشریه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۱۵، صص ۱-۲۲.
- افتخاری، سیداسماعیل. (۱۳۸۳). «کارکرد زبان‌شناسی در عملیات روانی». فصل‌نامه‌ی سیاست دفاعی، سال ۱۲، شماره ۴۶، صص ۷-۴۴.
- الیاده، میرچا. (۱۳۶۸). ادبیات شفاهی. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: مجله نمایش.
- خداپناهی، محمدکریم. (۱۳۹۰). انگیزه و هیجان. تهران: سمت.
- دانش‌پژوه، منوچهر. (۱۳۸۱). روش دلاوری و جنگاوری. تهران: اهل قلم.
- رضوان، شفیق. (۱۳۷۵). رفتار و مدیریت. ترجمه‌ی کاظم چایچیان، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ریچاردسون، اف. ام. (۱۳۶۹). روحیه‌ی جنگی و عوامل روانی جنگ. ترجمه‌ی پیروز ایزدی، تهران: دانشگاه امام حسین.
- ریو، مارشال. (۱۳۸۰). انگیزش و هیجان. ترجمه‌ی یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
- سلیمی، سیدحسین. (۱۳۶۸). روانشناسی نظامی. تهران: نی.

۱۹۲ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۶، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۳ (پیاپی ۲۲)

سیف، علی اکبر. (۱۳۶۸). روان‌شناسی پرورشی (یادگیری و آموزش). تهران: آگاه
شوقی، عباس. (۱۳۵۰). فردوسی پاکزاد. تهران: مؤسسه مطبوعات عطائی.
عنصرالمعانی، کیکاوس بن اسکندر. (۱۳۴۵). قابوسنامه. به اهتمام و تصحیح غلامحسین
یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). شاهنامه. تصحیح سعید حمیدیان، ج ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ و ۸،
تهران: قطره.

_____ (۱۳۶۸). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر دوم، تهران:

روزبهان.

کریستنسن، آرتور. (۱۳۷۹). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی رشید یاسی، تهران:
قصره پرداز.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴). نامه‌ی باستان. ج ۶، تهران: سمت.

کریمی، یوسف. (۱۳۷۷). روان‌شناسی اجتماعی (نظریه‌ها، مفاهیم و کاربردها). تهران:
ارسیاران.

فرانسوی، کی‌آر. (۱۳۸۲). نظریه‌های یادگیری انسان. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران:
روان.

لون بدار، ژوژه دزیل و لامارش، لوک. (۱۳۹۰). روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه‌ی حمزه
گنجی، تهران: ساوالان.

موسوی سیدکاظم و خسروی، اشرف. (۱۳۸۷). «آنیما و راز اسارت خواهران همراه در
شاهنامه». پژوهش زنان، سال ۶، شماره‌ی ۳، صص ۱۳۳-۱۵۳.

موسوی، سیدکاظم، صفری، جهانگیر و ظاهری، ابراهیم. (۱۳۹۲). «تحلیل شخصیت
رستم و سهراب». شعرپژوهی (بوستان ادب)، سال ۵، شماره‌ی ۲ (پیاپی ۱۶)، صص
۱۵۱-۱۷۶.

موسوی، کاظم. (۱۳۸۷). آیین جنگ در شاهنامه‌ی فردوسی. تهران: زائر آستانه مقدسه.

مهاجرانی، سیدعطاءالله. (۱۳۸۲). گزند باد. تهران: اطلاعات.

هرگنهان، السون. (۱۳۷۹). روان‌شناسی یادگیری. ترجمه‌ی علی اکبر سیف، تهران: آگاه.

هومر، (۱۳۷۲). ایلیاد. ترجمه‌ی سعید نفیسی، تهران: علمی فرهنگی.